

لوح مریم (۳)

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح مریم (۳) - آثار حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی - شماره ۱۹۵

هو المحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اوّل را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطن سببی جز محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمت علّت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براح از فراش سر برداشتم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سراق عصمت گریانست و انفس عزّت در مکن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع

ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحیی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعدا بغلّ احبّا مبتلی گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصرهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیا بر کُرم خون دل بیاریدند با طیور صحرا موانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد پیفسرد

ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر باری تالله حملت ما لا یحمله الابحار ولا الامواج ولا الاثمار ولا ما کان ولا ما یموت و در ایندّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفّسی فی سفری لیكون خیراً من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظل از مظل چه ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته‌ئی مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کشف جبلی



ORIGINAL

نشانی از این بی‌نشان یافتند و آنه لهادی کَلْشیء الی صراط مستقیم قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حقّ یقین اظهار نماید و یا یک لسانی به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را یدِ مختار گشود و لکن لا یعقل الا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بی‌روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند

ای مریم قیام این عبد در مقابل اعدا از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قدر من لدن عزیز قدیر

ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلبست از کلّ ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی

ای مریم از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دلرا از دنیا و آنچه در او است بردار تا بسلطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در ممکن قدس یقین درآ

ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عترّ وحدانیّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسلطان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از هبوب نسیم اراده محبوب بی‌زوال امثال و اشکال لا یخصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته‌اند

ای مریم با نفس رحمان موانس شو و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت منّان مقرر گیر که شاید یدِ الطاف الهی ترا از مسالک نفسانی بفضای عترّ ایهائی کشاند

ای مریم از اظلال فانیه بشمس عترّ باقیه راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و متحرّک بقسمیکه اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند

ای مریم قدر این ایّام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه‌بینی و در جمیع اشیا آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تضعنّ انامل الحسرة بین انیابکم و لن تجدوا الغلام ولو تحسّسوا فی اقطار السموات و الارض و کذلک نزل الامر من ملکوت عترّ علیاً یلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از ما بین یا جوج نموده متفرد از کلّ جزئسوانی که لا بد باید با عبد باشند حتّی خدمه حرم را هم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت

مینماید در حالتیکه معین قطرات دموع منست و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلم و مونسم جمال و جندم توکلم و حزیم اعتمادم کذلک القینا علیک من اسرار الامر لتکونن من العارفين

ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلامست که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذلک فعلوا بنا المشرکون

باری ای مریم این لوح را بناله بدیعه و گریه ربیعیه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحات نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی

و دیگر آنکه چون جناب بابا در سنه اولیه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و بر شخی از قضیه غلام عالم میشود

حُسنی خانم و صغری خانم را ذا کریم

هو

خدیجه خانم را متذکر باذکار حق که مقدس از تحدید بشر است نمائید و مدّتیست که اراده مکتوب مخصوص برای او در نظر بوده ولکن در حمل پوسته آیات عزّ صمدانیه خالی از عسرت نیست لهذا معوّق ماند آقا را ذا کریم بنات و بنین حوّا خانم جمیع را بقمیص ذکر منیع مذکور دارید

و هر نفسیکه نحر حبّ الهی را از کأس مقدس ربّانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکر دارید و بگوئید هنیئاً لکم بما شربتم عن کأس الّتی ما فاز به احد من العالمین ولکن این نحر ربّانیه و باده صمدانیه را هر که مرزوق شد باید در خزانه دل مستور نماید تا اغیار مطلع نشوند فهنیئاً للشاربین